

An Examination of the Moral Supervenience Argument Based on the Concept of Construction from Wielenberg's Perspective¹

Alireza Zamiri² 

2. PhD, Department of Moral Philosophy, Faculty of Theology
and Islamic Studies, University of Qom, Qom, Iran.

Email: alireza.zamiri@yahoo.com



Abstract

One of the key concepts introduced into the domain of moral ontology, expanding the notions of realism and anti-realism, is the concept of supervenience. In this framework, moral properties are predicated on non-moral properties, incorporating the nature of value into the natural domain to provide an argument for moral naturalists. At the same time, non-naturalists can also employ it to support a form of non-naturalistic realism. This study, using a descriptive-analytical approach, aims to further develop the supervenience argument and apply it in favor of moral naturalism, addressing one of its most significant implications—defending realism and critiquing Mackie's anti-realist stance. Numerous interpretations of supervenience have been proposed, encompassing necessity, reduction, and dependence. However, Wielenberg, drawing on the concept of construction, offers a distinctive account of supervenience to counter anti-

1. **Cite this article:** Zamiri, Alireza. (2024). An Examination of the Moral Supervenience Argument Based on the Concept of Construction from Wielenberg's Perspective. *Naqd va Nazar Quarterly*, 29(116), pp. 149-175. Doi:10.22081/jpt.2024.70052.2165.

 **Publisher:** Islamic Propagation Office of the Seminary of Qom (Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran) ***Type of article:** research article

 **Received:** 2024/10/07 • **Revised:** 2024/11/08 • **Accepted:** 2024/11/10 • **Online Publication:** 2025/03/02

© The Authors



realist objections, including those posed by Mackie. According to Mackie, the attribution or predication of moral properties to natural properties is metaphysically peculiar. Wielenberg's response posits that moral properties supervene on non-moral properties in a structured construction relation rather than a causal one. This relation, while not causal in the traditional sense, follows a form of consciousness-based causality.

Keywords

Supervenience, Wielenberg, anti-realism, realism, naturalism.



نظر
ساز

سال بیست و نهم، شماره چهارم (پیاپی ۱۱۶)، زمستان ۱۴۰۳

بررسی استدلال سوپروینینس اخلاقی براساس

مفهوم ساختن از منظر ویلنبرگ^۱

علیرضا ضمیری^۲ 

۲. دانش آموخته دکتری، گروه فلسفه اخلاق، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران.

Email: alireza.zamiri@yahoo.com



چکیده

یکی از مفاهیمی که در قلمرو وجودشناسی اخلاق وارد شده و مفاهیم واقع گرایی و ناواقع گرایی را توسعه بخشیده است، مفهوم سوپروینینس است. در این مفهوم، ویژگی اخلاقی بر ویژگی نااخلاقی حمل می شود و ماهیت ارزش را به حوزه طبیعی اضافه می کند تا استدلالی برای طبیعت گرایان فراهم کند؛ در عین حال، ناطیعت گرایان هم می توانند برای اثبات نوعی واقع گرایی ناطیعی از آن به سود خود استفاده کنند. تحقیق حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، در پی توسعه استدلال سوپروینینس و کاربست آن به سود طبیعت گرایی اخلاقی است و به یکی از مهم ترین نتایج آن یعنی دفاع از واقع گرایی و نقد دیدگاه ناواقع گرایی مکی می پردازد. تفسیرهای پرشماری از سوپروینینس شده است که دربردارنده ضرورت، تقلیل و وابستگی می شود. اما ویلنبرگ براساس مفهوم «ساختن» به تبیین مفهوم سوپروینینس می پردازد تا پاسخ انتقادات ناواقع گرایان، از جمله مکی داده شود. مطابق نظر مکی، انصاف یا عروض امور اخلاقی بر امور طبیعی عجیب است. براساس پاسخ ویلنبرگ، ویژگی اخلاقی بر ویژگی نااخلاقی به صورت رابطه ساختن مرتب یا عارض می شود؛ در عین حال، این نوع ارتباط از سنخ رابطه علی و معلولی نیست، بلکه از نوعی علت مبتنی بر آگاهی پیروی می کند.

کلیدواژه‌ها

سوپروینینس، ویلنبرگ، ناواقع گرایی، واقع گرایی، طبیعت گرایی.

۱. **استناد به این مقاله:** ضمیری، علیرضا. (۱۴۰۳). بررسی استدلال سوپروینینس اخلاقی براساس مفهوم ساختن از منظر ویلنبرگ. نقد و نظر، ۲۹ (۱۱۶)، صص ۱۴۹-۱۷۵.

Doi: 10.22081/jpt.2024.70052.2165

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران) © نویسندگان

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۱۶ □ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۸/۱۸ □ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۲۰ □ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۱۲/۱۲

© The Authors





مقدمه

سوپروینینس^۱ یکی از استدلال‌های عامی است که در بحث وجودشناسی اخلاقی به سود واقع‌گرایان و ناواقع‌گرایان اخلاقی با هدف اثبات واقعیات اخلاقی اخذ شده است. «سوپروینینس صرفاً در پی اثبات این مدعاست که یک ویژگی زیربنایی مشترک میان دو خصوصیت، مستلزم حکمی واحد برای آنها و مستلزم حکمی عینی و نه طبیعی و به نحو ضرورت منطقی، برای حکم اخلاقی است؛ به این صورت که ویژگی طبیعی را به حکم اخلاقی گسترش دهد؛ چنانکه واقع‌گرایان می‌فهمند» (Mcpherson, 2019).

وجودشناسی اخلاقی ناظر به این مسئله است که آیا واقعیات اخلاقی وجود دارند، و اگر پاسخ مثبت است، از چه سنخ وجودی هستند؟ آیا به ویژگی‌های طبیعی بازمی‌گردند یا وجود منحصر به فردی دارند؟ نادرستی و بدی دروغ‌گویی را تصور کنید؛ مطابق این گزاره، آیا بدی و نادرستی در جهان پیرامون، ظهور و بروز دارد؟ یا اینکه صرفاً بیان احساسات، عواطف و توصیه‌های ماست. «واقع‌گرایان معتقد به وجود کیفیات اخلاقی هستند و همچنین این کیفیات را مستقل از احکام افراد می‌دانند» (Shafer-Landau, 2003, pp. 2-12). ذهن ما این خصوصیات را نساخته است، بلکه در خارج وجود دارد. در سوی مقابل، ناواقع‌گرایان اخلاقی معتقدند: «کیفیات یا واقعیات اخلاقی وجود ندارند» (Miller, 2003, p. 2). در عین حال، تعبیر و نوع واحدی از سوپروینینس وجود ندارد، بلکه انواع مختلف و تفسیرهای پرشماری دارد که در این نوشتار، به بررسی آن خواهیم پرداخت.

موضوع سوپروینینس به لحاظ پیشینه پژوهشی نیز عمر چندانی ندارد و فیلسوفانی چون بلکبرن، دریر، آریسون، لاندائو و استروجن به آن پرداخته‌اند. به علاوه، دو اثر از دانشنامه فلسفی استنفورد نیز درباره آن منتشر شده است که یکی از آنها به لحاظ فلسفی و دیگری به لحاظ اخلاقی به آن پرداخته است. در بین پژوهش‌های فارسی نیز فقط مقاله محمدی منفرد (۱۳۹۸) به چاپ رسیده است. پژوهش پیش‌رو متوجه رویکرد

۱. Supervenience

ویلبرگ و نقش منحصر به فرد ساختن در استدلال سوپروینینس است و از این نظر، کاری متفاوت می باشد.

۱. ماهیت سوپروینینس

«دو دسته از ویژگی ها آن چنان با هم پیوند خورده اند که وابستگی وجودی دارند و تغییر در ویژگی یکی از آنها منجر به تغییر در دومی می شود؛ بنابراین ویژگی ^۱ A زمانی بر ویژگی B سوپروین می شود که تغییر در ویژگی A مستلزم تغییر در ویژگی B باشد» (MacLaughlin & Bennett, 2018). اگرچه ممکن است در مواردی این ویژگی ها ضروری نباشند می توان ویژگی ضروری نیز برای آن برشمرد؛ به این بیان که تغییر در ویژگی A بالضرورة منجر به تغییر در ویژگی B می شود، اگر هر دو به لحاظ وجودی دارای ساختار و مقومات واحدی باشند.

سوپروین یا عارض شدن عنوان عامی است که در همه حوزه ها به کار می رود؛ برای مثال در حوزه هنر، یک ویژگی می تواند بر ویژگی دیگر سوپروین شود. زیبایی یک اثر هنری به مثابه یک امر زیبایی شناختی و ناطیعی بر یک تابلوی نقاشی به منزله امری طبیعی یا مصنوعی، و خوبی یک فیلم سینمایی بر داستان فیلم سوپروین می شود. در نتیجه هرگاه یک نقاشی یا فیلم سینمایی چنین ویژگی مشترکی داشت، حمل بر زیبایی یا خوبی می شود. با تغییر در یکی از ویژگی های این اثر هنری، ویژگی محمول یا صفت عارضی آن نیز دستخوش تغییر می شود؛ برای نمونه با تغییر در دیالوگ های یک نمایشنامه به مثابه امر طبیعی، عنوان اتصافی (ارزشی/زیبایی شناختی) آن نیز دستخوش تغییر می گردد. در مسائل اخلاقی نیز دو حکم یکسان اخلاقی دارای یک زیر بنا یا به عبارتی بهتر، دارای موقعیت یکسان هستند. اگر عمل اخلاقی A و B در یک موقعیت یکسان طبیعی قرار داشته باشند، وصف اخلاقی یکسان نیز خواهند داشت. نادرستی قتل یا آزار حیوانات اگر در دو موقعیت یکسان، برای نمونه با توجه به انتقال و

1. properties





تحمیل درد یکسان در اندام خاصی از بدن حیوان رخ دهند، دارای صفت اخلاقی واحدی‌اند.

به نظر می‌رسد مدافعان طبیعت‌گرایی بهره‌ بیشتری از دلیل سوپروین شدن خواهند برد؛ زیرا ارزش‌های اخلاقی را بر ویژگی‌های طبیعی سوپروین می‌کنند. طبیعت‌گرایان ساده‌ترین پاسخ را به اتصاف افعال به خوبی و بدی و دیگر اوصاف اخلاقی می‌دهند؛ از این جهت، تمایل بیشتری برای به‌کارگیری استدلال از طریق سوپروینینس دارند. به علاوه، طبیعت‌گرایان موقعیت خوبی برای تبیین سوپروینینس دارند: «اگر حقایق اخلاقی حقایق طبیعی هستند، پس بدون تفاوت در حقایق طبیعی، تفاوتی در حقایق اخلاقی وجود نخواهد داشت. اما مشخص نیست که دیدگاه‌های دیگر چگونه می‌توانند سوپروینینس را توضیح دهند» (Lutz, 2024).

این ویژگی‌های طبیعی می‌تواند روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، زیبایی‌شناختی و هر پدیده دیگری باشد. «اگر سوپروینینس به عنوان یک قانون تلقی شود از دیدگاه طبیعت‌گرای اخلاقی، اوصاف اخلاقی بر واقعیات و ویژگی‌های طبیعی سوپروین می‌شوند؛ زیرا یک ویژگی یا مجموعه‌ای از ویژگی‌های طبیعی مستلزم یک وصف یا مجموعه‌ای از اوصاف اخلاقی است» (Brink, 1989, p. 175)؛ بنابراین ممکن نیست یک ویژگی طبیعی زیربنایی دارای دو حکم یا وصف اخلاقی متضاد یا متفاوت باشد؛ زیرا رابطه میان آن دو همواره یک رابطه علیّ تلقی می‌شود و ممکن نیست علت و معلول دو حکم متضاد داشته باشند.

۲. استعمال سوپروینینس در فلسفه

دیویدسون در رویدادهای ذهنی می‌نویسد: «ویژگی‌های ذهنی وابسته و یا سوپروین بر خصوصیات فیزیکی هستند؛ چنانکه سوپروین شدن می‌تواند به این معنا باشد که منشأ دو جسم نمی‌توانند در همه جنبه‌های فیزیکی یکسان باشند؛ اما به لحاظ جنبه ذهنی متفاوت باشند» (Davidson, 1970, p. 214)؛ با این مثال، دیویدسون نشان می‌دهد چگونه دو ویژگی مشترک میان دو چیز بر یک جنبه مشترک میان آنها تأکید دارد. این نخستین بار است

که فلسوفی واژه سوپروینینس را در تعبیر فلسفی به کار می‌برد و به نوعی بر جنبه مشترک ذهن و بدن استدلال می‌کند.

پس از آن، ریچار مروین هر این واژه را در کتاب زبان اخلاق به کار برد. وی می‌نویسد: «تصویر P در همه موارد کاملاً شبیه تصویر Q است با یک تفاوت که P تصویر خوبی است؛ اما Q تصویر بدی است. پس باید برخی ویژگی‌های متفاوتی وجود داشته باشد که یک تصویر، خوب و دیگری تصویر بدی باشد. گاهی نمی‌توانیم مشخص کنیم چه خصوصیتی باعث می‌شود یکی خوب و دیگری بد شود؛ اما قطعاً خصوصیتی وجود دارد» (Hare, 1952, p. 81). اگرچه بیان این خصوصیات و دقت کاربرد در اصطلاحات، توسط هر به کار نرفته است، مفهومی ابتدایی از سوپروینینس در تعبیرهای این کتاب دیده می‌شود که پیش از آن، دست کم در حوزه اخلاق به کار نرفته بود.

۳. استدلال به سود سوپروینینس اخلاقی

در ابتدا تلاش می‌شود تا استدلال مدافعان سوپروینینس بیان شود و در مرحله بعد، استدلال مکی و سپس پاسخ ویلنبرگ به آن نیز ارائه گردد. سوپروینینس از هر دو دیدگاه واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی مورد تأیید یا رد قرار گرفته است. تاکنون گمان شده ارتباط میان ویژگی اخلاقی و ویژگی نااخلاقی از بدیهیات است؛ این گونه که با تصور چنین ارتباطی، لوازم آن نیز اثبات می‌شود و به لحاظ مفهومی نیز کاملاً آشکار است. استدلال اول از راه تعمیم‌پذیری است. این استدلال بیان می‌کند در همه مواردی که ارتباط ضروری میان ویژگی اخلاقی و نااخلاقی وجود داشته باشد، در همه موارد و مصادیقی که چنین ارتباط ضروری ملحوظ باشد، سوپروینینس جاری است. اگر ویژگی نادرستی ضربه‌زدن به یک کودک بر ویژگی طبیعی سوپروین شود و این رابطه از سنخ ضرورت باشد، در همه موقعیت‌های این‌چنینی نیز ویژگی اخلاقی خاص بر موقعیت مشابه طبیعی و نااخلاقی سوپروین می‌شود. در این موارد، منشأ اوصاف اخلاقی اهمیتی ندارد؛ اینکه منشأ آن شهود باشد و یا منشأیی مانند اصول





اخلاقی در درستی و نادرستی فعل اخلاقی در آن دخیل باشد، این اوصاف به هر طریقی به دست آمده باشد، کافی است که در موقعیت مشابه قرار گیرد و مبنای واحدی برای حکم اخلاقی داشته باشد. قدرت تعمیم‌پذیری که در اثر ضرورت میان ویژگی اخلاقی و نااخلاقی شکل گرفته برای سوپروین شده کافی است.

استدلال دوم بر استقلال چنین ارتباطی میان ویژگی اخلاقی و نااخلاقی تأکید می‌کند. «در انواع واقعیات فیزیکی هم‌زمان، عنصری از تصادف و خودبه‌خودی وجود دارد؛ اما در محدوده شناخت درست و نادرست اخلاقی نمی‌توانیم چنین تغییراتی را بپذیریم» (Sidgwick, 1907, p. 209). اگرچه به نظر می‌رسد چنین تعبیری از واقعیت‌های فیزیکی بر بنیان فیزیک کوانتومی استوار باشد، عدم تعیین جایگاه و هم‌زمان سرعت در ذرات زیراتمی گواه چنین پذیرشی است؛ درحالی‌که گزاره‌های اخلاقی باید از احکام مطلق پیروی کنند و در موقعیت‌های اخلاقی و حکم اخلاقی چنین عناصر غیرقطعی مطابق با عناصر تصادفی و نامتعیین مفقود است. حکم اخلاقی به واسطه استدلال‌پذیری بر مبنای اخلاق وظایف و همچنین به واسطه شخصیت فاعل اخلاقی شکل می‌گیرد؛ ازاین‌رو نوعی عینیت مستقل از محیط - به صورت علیت غیرموجه و ناتیین گرایانه - در احکام مربوط به درستی و نادرستی وجود دارد.

۴. استدلال سوپرویننس برابر واقع‌گرایی

از نظر ناواقع‌گرایانی، چون مکی «افراد فکر می‌کنند که افعال اخلاقی دارای ویژگی‌های طبیعی هستند؛ چراکه برای دلیل درستی یا نادرستی آنها به امور طبیعی، از جمله شجاعانه‌بودن، ظالمانه‌بودن و ... ارجاع می‌دهیم» (Mackie, 1997, p. 41). هیچ ارتباط مفهومی میان مفاهیم و اوصاف اخلاقی، از جمله درست و نادرست، باید و نباید و ... با مفاهیم و اوصاف طبیعت‌گرایانه وجود ندارد. اگر مفاهیم اخلاقی ویژگی‌هایی را برمی‌گزینند، با توجه به چنین تفکیک مفهومی‌ای باید بتوانیم احتمالات مفهومی را با توجه به ترکیب و تطبیق شناسایی کنیم. مفهوم ارزش‌ها و اوصاف اخلاقی براساس



ویژگی‌های ناواقعی تبیین می‌شوند؛ از این رو سنخیتی میان هنجارها و طبیعت وجود ندارد. پس سنخ ویژگی‌های طبیعی با ویژگی‌های نااخلاقی یکسان نیست و چنین تطبیق و ترکیبی بدون دلیل است. سوپروینینس اخلاقی دقیقاً برای محدود کردن این تطبیق و ترکیب عمل می‌کند؛ از این رو واقع‌گرا نیز تلاش می‌کند تا مبنای سوپروینینس را زیر سؤال ببرد و با طرح عدم ضرورت میان امر ناطبعی و طبیعی، استدلال ناطبعیت‌گرایان را رد کند یا سوپروینینس حداقلی را رد کند؛ از این رو برخی تلاش کرده‌اند از نسخه‌های تقلیل‌گرایانه دفاع کنند. اگر خصوصیات اخلاقی به طور متافیزیکی، بر ویژگی‌های اساسی یعنی ویژگی‌های طبیعی سوپروین شوند، از نظر متافیزیکی اول اینکه، ممکن است ویژگی اساسی وجود داشته باشد که با هر ویژگی اساسی همبسته است. دوم اینکه ضرورتاً خصوصیات همبسته کاملاً یکسان و دارای عناصر واحدی هستند؛ زیرا به لحاظ وجودی، منوط به یکدیگرند. در عین حال، نکته اینجاست که به لحاظ متافیزیکی چگونه می‌تواند توضیحی پذیرفتنی از چنین ویژگی مبنایی و اساسی ارائه داد. اگر چنین ویژگی‌ای وجود نداشته باشد، تلاش برای ارائه مبنای متافیزیکی سوپروینینس تقلیلی دشوار خواهد بود و مبنای ضرورت هم کنار گذاشته خواهد شد؛ بنابراین نتایج و مبنای احتمالی مفید خواهد بود؛ اگرچه دفاع از استدلال غیرضروری در تأیید سوپروینینس به‌طور کلی بسیار دور از ذهن است. انکار این ضرورت منجر به عدم همبستگی ویژگی‌های اخلاقی و نااخلاقی می‌شود، مگر اینکه ضرورت و ایجاد همبستگی میان دو ویژگی فصل سوپروینینس قلمداد نشود.

فرض کنید ضروری است هریک از ویژگی‌های A مستلزم ویژگی B باشد؛ در این صورت چنین واقعیتی ناشی از ذات ویژگی A است. در نتیجه هریک از ویژگی‌های A می‌تواند به وسیله ویژگی B نیز فهمیده شود. به این ترتیب، ویژگی A قابل تقلیل به ویژگی B است. این تقلیل ناشی از یک فرض متافیزیکی است و درواقع دو پیش‌فرض مفهومی و متافیزیکی قابل تقلیل به ویژگی‌های دیگر است؛ اما درباره ویژگی تقلیل‌یافته با وجود این ویژگی خود نیز که دارای ویژگی‌ها و مبنای متافیزیکی و مفهومی نیز



هستند ساکت است. این تمایز میان واقع گرایان و ناواقع گرایان نتایج متفاوتی دارد؛ به گونه‌ای که ناواقع گرا اساساً منکر هر نوع ویژگی اخلاقی، اعم از طبیعی و ناطیعی است.

ناواقع گرایی در همه اشکال خود که به نوعی از آن به نیهیلیسم اخلاقی یاد می‌کنیم، منکر خصوصیات اخلاقی است و احکام و اوصاف اخلاقی را فاقد عنصر باور و شناخت می‌داند و به‌طور کلی انطباعات و تأثرات ناشی از عواطف و توصیه‌ها را جایگزین این احکام و اوصاف می‌کند. احکام اخلاقی قابل صدق و کذب نیستند که متصف به درستی و نادرستی، خوب و بد و ... باشند. پس هیچ ویژگی‌ای نیز در آن وجود ندارد که بر ویژگی دیگر سوپروین شود، نه ویژگی طبیعی و نه ویژگی ناطیعی. در عین حال، همه نیهیلیست‌های اخلاقی منکر سوپروینیس نیستند؛ زیرا با توجه به مبانی ناواقعی و ناشناختی خود، به برخی از دلایل سوپروینیس برای توجیه مبانی خود نیازمندند؛ برای نمونه جان هیر به سوپروینیس توصیفی معتقد است. از نظر هیر، گزاره‌های اخلاقی فقط کارکرد توصیه‌ای دارند. احکام و اوصاف اخلاقی فقط توصیه به انجام یا ترک افعال از سوی ناظر اخلاقی است. «در هر موقعیت اخلاقی وقتی از درستی و نادرستی سخن می‌کنیم، درواقع توصیه می‌کنیم که فعل خاصی انجام یا ترک شود. با توجه به مبانی توصیه‌گرایی آنچه در تعیین توصیه‌ها نقش دارد، آموزش است. بخشی از کارکرد اخلاقی تعیین معیارهای اخلاقی از طریق آموزش است و تنها راه آن شناخت الگوهایی است که آنها را توصیه می‌کنیم» (Hare, 1952, p. 134). هیر به‌طور غیرمستقیم، از سوپروینیس استفاده می‌کند و از راه تقویت یکی از مؤلفه‌های توصیه‌گرایی، سوپروینیس توصیفی را ارائه می‌دهد. اما مهم‌ترین استدلال از سوپروینیس در رد واقع گرایی اخلاقی توسط بلکبرن مطرح شده است.

از دیدگاه بلکبرن، گزاره‌های اخلاقی در عین حالی که بیان واقعیات است، جزء قضایای شناختی و معرفتی نیستند. بلکبرن به این نکته توجه می‌کند که راه پیوند با جهان

از طریق زبان است، حتی اگر واژگان و اوصاف اخلاقی، مانند درست و نادرست وجود نمی‌داشت باید برای ارتباط عاطفی با جهان، الفاضی، مانند هورای و آه را جعل می‌کردیم. «کار را با زبانی آغاز کنید که ادوات تعجبی، مانند هورا و آهای داشته باشد؛ اما محمولات اخلاقی، مانند درست و نادرست نداشته باشد. این زبان به ما امکان بیان طرز تلقی‌ها^۱ را می‌دهد. اما آنچه به آن نیاز داریم، ابزاری است برای عمل مهم اندیشه‌ورزانه و ارزش‌گذارانه که بتواند بیانگر دغدغه اصلاح، تضاد، لازمه و سازگاری طرز تلقی‌ها باشد. برای دستیابی به این ابزار می‌توانیم محمولی ابداع کنیم که برای طرز تلقی مورد نظر مناسب باشد» (Blackburn, 1984, p. 195)؛ بنابراین حتی اگر واقعیت اخلاقی وجود نداشته باشد، برای ارتباط زبانی، چنین واقعیتی باید جعل شود؛ اگرچه چنین واقعیتی قابل شناخت نباشد.

اولین استدلال بلکبرن در رد واقع‌گرایی از طریق ممنوعیت جهان‌های ترکیبی مطرح می‌شود. از نظر بلکبرن، «دو استدلال سوپروینینس و فقدان استلزام توأمان بر ممنوعیت چنین جهانی تأکید می‌کند؛ درحالی‌که واقع‌گرا نمی‌تواند ویژگی‌های اخلاقی را بر ویژگی‌های نااخلاقی سوپروین کند؛ چراکه از نظر واقع‌گرا ویژگی‌های اخلاقی واقعی و عینی و مستقل از اذهان افراد هستند و نگرش‌های فاعل اخلاقی در اوصاف اخلاقی نقشی ندارد؛ درحالی‌که برای تبیین ماهیت ممنوعیت جهان‌های ترکیبی به نگرش افراد محتاجیم. سوپروینینس با طرح گسیل ویژگی اخلاقی بر ویژگی‌های اخلاقی، بر تأیید اوصاف خوبی و بدی بر عمل خاصی در جهان‌های ممکن حکم می‌کند؛ چراکه چنین ارتباطی ضروری است. در مقابل، فقدان استلزام چنین ارتباطی را انکار می‌کند و اتصاف خوبی و بدی در جهان‌های ممکن دیگر را محتمل می‌داند؛ به‌نحوی‌که با حکم در جهان طبیعی مغایر باشد. ما از جهانی مختلط و مرکب برخوردار نیستیم که در آن جهان برخی چیزها هم G و هم F باشند و برخی چیزها G باشند؛ اما دارای ویژگی F نباشند» (Blackburn, 1993, p. 134). ممکن نیست ویژگی نادرستی



1. attitude



سرقه به دلیل ظالمانه بودن در این جهان، نادرست باشد؛ اما در جهانی دیگر، چنین نباشد؛ زیرا ارتباط میان این دو ضروری است. استدلال دوم بلکبرن از طریق صدق مفهومی است. از این منظر، هیچ توصیف طبیعت گرایانه خاصی به لحاظ مفهومی، مستلزم توصیف اخلاقی نیست صرفاً به این دلیل که استلزام میان ویژگی اخلاقی و ویژگی نااخلاقی از دیدگاه واقع گرایان به طور اعم و طبیعت گرایان به طور اخص منتفی است.

۵. تفکیک میان سوپروینینس تقلیلی، ضروری و Making

به لحاظ ویژگی های زیربنایی، سوپروینینس شامل موارد زیر است:

الف) اولین راهی که ممکن است ویژگی ای بر ویژگی یا ویژگی های پایه سوپروین شود، تقلیل پذیر بودن به ویژگی های پایه است. در این مورد، «یک ویژگی بر روی ویژگی های پایه تأثیر می گذارد؛ زیرا به فرض ویژگی M با آن ویژگی های پایه یکسان است یا کاملاً از آن تشکیل شده است. ممکن است صفت یا محمول اخلاقی خاصی بر ویژگی های پایه که مبتنی بر ویژگی های درونی است یا آنچه قابل تحویل بر ویژگی های پایه ای است عارض شود. در این حالت، به طور مثال صفت یا محمول M بر ویژگی های پایه عارض می شود؛ زیرا یا با آن ویژگی ها یکسان است و یا از این ویژگی ها تشکیل شده است» (Wielenberg, 2014, p. 9).

ب) ممکن است ویژگی اخلاقی M افزون بر یک ویژگی ضروری، بر یک امر نااخلاقی عارض شود. این دیدگاه توسط رابرت آدامز طرح شده است. مطابق با دیدگاه آدامز، «غایت و ارزش شناسی خوبی یا خیر اخلاقی شباهت به خداوند است و خدا مساوی و عین خوبی است و هر چیز خوب دیگری از آن جهت خوب است که شبیه خداست، و وظیفه هم یعنی دستور خدا» (Adams, 1999, pp. 33-36). ویلنبرگ با مثالی دیدگاه آدامز را تبیین می کند. او می گوید: «فرض کنید که فردی به نام سنت فرا نیسیس بی نهایت انسان خوبی است. از نظر آدامز، نیکویی سنت فرانسیس = شباهت پایدار سنت فرانسیس به طبیعت، ضروری الهی است. آدامز پیشنهاد می کند که

در این نوع موارد، سنت فرانسیس به دلیل ویژگی‌های طبیعی سنت فرانسیس، به طبیعت الهی شباهت دارد» (Wielenberg, 2014, p. 61). این ویژگی ضرورتاً از خوبی خود خدا ناشی شده؛ به گونه‌ای که به بنده خود نیز گسیل کرده است. در اینجا، یک ویژگی اخلاقی بر ویژگی نااخلاقی ضرورتاً عارض یا سوپروین شده است.

ج) اگر رابطه علی میان امور اخلاقی و نااخلاقی وجود داشته باشد، عروض نیز وجود دارد؛ بنابراین اگر امور نااخلاقی امور اخلاقی را می‌سازد و علت آن هستند، امور اخلاقی بر نااخلاقی سوپروین می‌شوند؛ به نحوی که امر اخلاقی نه قابل تقلیل به امر نااخلاقی است و نه با اضافه به امر ضروری سوپروین می‌شود، بلکه این ارتباط از سنخ وابستگی^۱ است. با توجه به تفسیر دی پال، «اگر به طور نمونه M به برخی از ویژگی‌های B وابستگی داشته باشد، پس M با B یکسان یا قابل تقلیل نیست یا به طور کامل توسط B ساخته نمی‌شود، بلکه مصداق B، مصداق M را توضیح می‌دهد. این نمونه B است که باعث می‌شود M نمونه‌سازی شود» (DePaul, 1987, p. 426). در این رابطه، M از روی B ساخته می‌شود،^۲ نه اینکه سوپروین شود. «سوپروینینس برخلاف Making یک رابطه کاملاً منطقی است. این رابطه بر اساس حالت هم‌پراکنشی^۳ است» (Schaffer, 2009, p. 364). همان‌طور که دو چیز می‌توانند بدون اینکه یکی باعث دیگری شود، با هم مرتبط شوند، دو ویژگی می‌توانند بدون اینکه یکی باعث مصداق شدن دیگری شود، با هم تفاوت داشته باشند. همان‌گونه که دی پال مثال می‌زند، سعادتمندبودن فی‌نفسه وظیفه اخلاقی نیست، مگر آنکه با فرمان خداوند همراه شود و یا اصطلاحاً تغییر همگام داشته باشد. با تأثیر فرمان خدا بر سعادت، سعادت اخلاق تبدیل به وظیفه می‌شود. «از این منظر، فرمان خدا بودن و سعادتمندبودن هر دو مستلزم وظیفه‌بودن اخلاقی است؛ اما فرمان خدا بودن اعمال را از نظر اخلاقی تبدیل به وظیفه می‌کند؛ درحالی که خود سعادتمندبودن

1. Dependent

2. Making

3. Modal covariation





وظیفه نیست» (DePaul, 1987, pp. 436-437). حتی اگر رابطه سوپروینینس را به مثابه یک رابطه علی- معلولی بدون رویکرد «ساختن» تعبیر کنیم، بازهم این یک رابطه این همانی و یا تقلیل نیست، بلکه همان گونه که اشاره شد، نوعی رابطه متقابل که تغییر یکی سبب تغییر دیگری می شود وجود دارد، تغییر همگام امر نااخلاقی با امر اخلاقی. از این جهت، رابطه امر اخلاقی با نااخلاقی مانند رابطه محیط با مساحت است. محیط با مساحت از راه «تغییر هم پراکنشی» ارتباط دارند و با هر گونه تغییر در محیط یعنی محدوده شکل هندسی، سطح یا مساحت آن تغییر می کند و بالعکس؛ نوعی رابطه بیرون با درون که با تغییر در ابعاد یکی، دیگری نیز دچار تغییر می شود. محیط محدوده مساحت را تعیین می کند و مساحت، سطح محیط. در عین حال، این رابطه نه قابل تقلیل است و نه این همان، بلکه ابعاد هریک تابع شرایط و فاکتورهای خاص خود و متفاوت از دیگری است. مشابه با این ارتباط، وابستگی و ساختن وجود دارد؛ از این رو ارتباط «ساختن» نوعی ارتباط قوی تر از رابطه علی است که همانند هم پراکنشی، امر اخلاقی را بر نااخلاقی سوپروین می کند؛ زیرا هر دو سوی تغییر بر یکدیگر تأثیر می گذارند و برخلاف رابطه علی فقط تأثیر یک سویه علت بر معلول است.

از نظر ویلنبرگ، «در حوزه ارزش و امور اخلاقی نیز بین ویژگی های ذاتی برخی چیزها و ارزش ذاتی آنها رابطه ساختن وجود دارد» (Wielenberg, 2014, p. 13). ویژگی های اخلاقی به دلیل ارزش ذاتی خود، بر ویژگی های نااخلاقی سوپروین می شوند، فقط به این دلیل که آنها ارزش ذاتی دارند و این ارزش ذاتی خود را به وسیله ساختن روی ویژگی های نااخلاقی انجام می دهند. پس ویلنبرگ باید به مثابه نوعی واقع گرایی هنجاری از مفهوم ساختن دفاع کند.

۶. ساختن به مثابه رئالیسم هنجاری

برخلاف وابستگی و رابطه علی میان امر اخلاقی و نااخلاقی، سوپروینینس مبتنی بر



ساختن است که در شکل کلی تر خود نوعی رابطه مبتنی بر هم‌پراکنشی است. ارزش اخلاقی در این رویکرد، از امر اخلاقی بر امر نااخلاقی مترتب یا عارض می‌شود؛ به گونه‌ای که امر اخلاقی را برمی‌سازد. اما امر اخلاقی حاوی چه عنصری است که این چنین می‌تواند بر امر نااخلاقی تأثیر بگذارد؟ به بیانی دیگر، چه واقعیتهای عنصر ارزش‌ساز در مقابل امر طبیعی است؟ از نظر ویلنبرگ، «ویژگی‌های هنجاری نه با ویژگی‌های غیرهنجاری یکسان هستند و نه توسط ویژگی‌های غیرهنجاری تشکیل می‌شوند؛ اما نمونه‌های اولی با نمونه‌های دومی در هم تنیده شده‌اند. این دیدگاه، رئالیسم هنجاری قوی است» (Wielenberg, 2014, p. 14). این حقایق فارغ از باورهای فاعل اخلاقی وجود دارند و مستقل از آن وجود دارند؛ اما در رئالیسم هنجاری قوی، این ویژگی‌ها حتی قابل تقلیل به باورهای سوژه نیست. «در رئالیسم هنجاری قوی، حقایق هنجاری، مستقل، عینی و غیر قابل تقلیلی وجود دارد که در تحقیقات هنجاری به جای آنکه آنها را ایجاد کنیم یا به وجود آوریم، کشف می‌کنیم» (Enoch, 2007, p. 21). این نوع ساختن به واسطه امر اخلاقی مبتنی بر ارزش ذاتی، حقایق اخلاقی است که قویاً وابسته به اوصاف واقع‌گرایانه عنصر اخلاقی است.

بنابراین این نوع رابطه واقع‌گرایانه مبتنی بر علیت نیست، بلکه همان‌گونه که ویلنبرگ ادعا می‌کند، نوعی پدیدار پدیده‌زاد^۱ است^۲ که هیچ تأثیر علی بر پدیده‌ها ندارد. پدیدارهای هم‌آیندی بر امور نااخلاقی سوپرونی می‌شوند؛ اما بدون اثر علی؛ زیرا آثار علی مختص امور فیزیکی‌اند. با این حال، روش شناخت این پدیدارهای با پدیدارهای

1. epiphenomenal

۲. مطابق این دیدگاه، رویدادهای ذهنی ناشی از رویدادهای فیزیکی در مغز هستند؛ اما هیچ تأثیری بر رویدادهای فیزیکی ندارند (Robinson, 2023). ویلیام جیمز در نقد دیدگاه توماس هنری هاکسلی، واژه «epiphenomenalism» را به مثابه عنوانی برای نظریه فلسفی درباره ذهن وضع کرد (Walter, 2009). هاکسلی بر آن بود که رویدادهای ذهنی، معلول رویدادهای فیزیکی‌اند؛ اما خود هیچ نقش علی ندارند. چنانکه بخار-سوت، حاصل کارکرد موتور قطار است، اثری بر کارکرد موتور ندارد، رویدادهای ذهنی نیز معلول‌های مکانیزم‌های نوروفیزیولوژیک‌اند؛ ولی تأثیر علی بر آنها ندارند (Huxley, 1874, p. 240).



فیزیکی متمایز است. درک شناخت این گونه پدیدارها متضمن شناخت کیفیات^۱ است. کیفیات نیز بر امور فیزیکی، همچون امور نااخلاقی و طبیعی سوپروین می‌شوند؛ اما فاقد اثر علی هستند. همان گونه که بیان شد، فقط امور فیزیکی اثر علی دارند و امور غیرفیزیکی اثر علی ندارند. همان گونه که چالمرز بیان می‌کند: «کیفیات تجربه پدیداری یا تجربه آگاهانه، غیر قابل تقلیل به فرایندهای فیزیکی و منحصر به فرد هستند. این دیدگاه دوگانه‌انگاری طبیعت گرایانه است که بستر علی^۲ (تقلیل همه علل به علت فیزیکی)^۳ جهان را رد نمی‌کند. بستر علی به سادگی قادر به توضیح تجربه آگاهانه نیستند [...]». انکار ماتریالیسم انکار طبیعت گرایی نیست. یک دوگانگی طبیعت گرایانه دیدگاه ما را نسبت به جهان گسترش می‌دهد» (Chalmers, 1996, pp. 128&170)؛ از این رو نوعی طبیعت گرایی وجود دارد که برخلاف طبیعت گرایی فیزیکی که مبتنی بر بستر علی است، قادر به توجیه واقع گرایی هنجاری است؛ نوعی واقع گرایی طبیعت گرایانه غیر علی از سنخ کیفیات پدیداری که تجربه‌هایی از جنس آگاهی را تبیین می‌کند. ویلنبرگ نیز چنین تلقی‌ای از واقع گرایی هنجاری را می‌پذیرد و واقع گرایی را توجیه می‌کند: «درک من از رئالیسم هنجاری قوی، طبیعت گرایانه است تا جایی که دوگانگی طبیعت گرایانه چالمرز نیز این چنین است. من نیز مانند چالمرز وجود ویژگی‌های غیرفیزیکی را تأیید می‌کنم؛ اما بستر علی امر فیزیکی را رد نمی‌کنم، یا انکار نمی‌کنم که علوم فیزیکی در حوزه‌های خود کاملاً موفق هستند. اگر دوئالیست‌های طبیعت گرا می‌توانند بدون استناد به نیروهای تاریکی به کار خود ادامه دهند، پس واقع گرایان هنجاری قوی نیز می‌توانند» (Wielenberg, 2014, p. 15)؛ بنابراین ارزش‌های هنجارهای اخلاقی بر امر طبیعی یا غیراخلاقی با تقریر واقع گرایی طبیعت گرایانه و ایجاد رابطه ساختن سوپروین می‌شوند.

1. Qualia

2. Causal Closure

۳. بستر علی یکی از ویژگی‌های واقعیت فیزیکی است که تغییرات فیزیکی را می‌توان با قوانینی توضیح داد که آن را با دیگر تغییرات و شرایطی که به طور فیزیکی توصیف شده‌اند، مرتبط می‌سازد (Davidson, 1970, p. 222)؛ بنابراین مدعی است هر رویداد فیزیکی لزوماً تبیینی فیزیکی دارد.

۷. پاسخ به نقد مکی بر سوپروینینس

نکته‌ای که در این مسئله، مهم است، پاسخی است که از طریق ساختن به اشکال مکی داده می‌شود. از نظر مکی، «اینکه امور اخلاقی بر امور نااخلاقی مترتب یا عارض شود، عجیب است. چگونه یک امر ناطبیعی می‌تواند بر یک امر طبیعی مترتب شود؛ یعنی موصوف فعل من طبیعی و صفت ناطبیعی باشد» (Mackie, 1977, p. 41). اساساً این ارتباط میان امور اخلاقی و طبیعی عجیب و غریب^۱ است؛ برای مثال چه تفاوتی میان شکنجه یک انسان به لحاظ اعمال طبیعی جز سیلی زدن، مشت زدن و شلاق زدن وجود دارد؟ به عبارتی، چه عنصر غیرطبیعی (اخلاقی) در افعال طبیعی ما وجود دارد که آن را اخلاقی یا غیراخلاقی می‌سازد؟

پاسخ ویلنبرگ به استدلال مکی از طریق ساختن یا Making است. او می‌گوید: «دو گونه تفسیر از ساخته شدن وجود دارد: نخست به معنای زیربنایی^۲ که یک مفهوم متافیزیکی است که مطابق آن یک ساختار بر ساختار دیگر بنا می‌شود و یکی زمینه دیگری است. این مفهومی است که نظریه پرداز واقعیت (واقع گرا) به تبیین ادعاهای قابل قبولی درباره آن نیازمند است، مانند اینکه آیا نباید چیزی در مورد جهان وجود داشته باشد که به عنوان یک ویژگی مبنایی هستی شناختی قلمداد گردد؟ مفهوم زیربنایی یک مفهوم شهودی و طبیعی است و مصادیق بسیاری در امور طبیعی و غیر آن دارد؛ از این رو از نظر برخی، یک طبقه از واقعیات به طبقه دیگری بستگی دارد که مبنای آن است، مانند اینکه یک گزاره، گزاره دیگر را صادق می‌سازد» (Rosen, 2010, p. 109)، مانند گزاره‌های صدق ساز،^۳ گزاره‌ای که صادق است، فقط به این دلیل که در عالم خارج چیزی وجود دارد که صدق ساز این گزاره است. بین دو گزاره صادق و صدق ساز رابطه بنایی وجود دارد که نوعی رابطه متافیزیکی است، نه معرفت شناختی. اما از نظر ویلنبرگ، «اصطلاح زیربنایی به اندازه‌ای دارای ابهام است که می‌تواند بر روابط خاص تر دیگری،

1. Queerness

2. Grounding

3. Truth Maker





مانند این‌همانی، بر ساخت و جزء و کل نیز حمل شود» (Wielenberg, 2014, p. 18).

تفسیر دوم از ساختن به معنای علیت است و ویژگی‌های نااخلاقی علت ویژگی‌های اخلاقی است؛ اگرچه ممکن است این نوع از علیت منحصر در قوانین طبیعت باشد و این فرض درباره خصوصیات نااخلاقی که منشأ طبیعی ندارند صادق نیست و یا حتی ادعا شود که قوانین علی مبتنی بر احتمالات هستند، نه ضرورت. به علاوه در علیت تقدم و تأخر وجود دارد و علت همواره قدم وجودی بر معلول خود دارد؛ درحالی‌که علیت درباره ترتب ویژگی‌های اخلاقی بر ویژگی‌های نااخلاقی نمی‌تواند از جمله مصادیق چنین علیتی با این تفسیر باشد. علیتی که ویلنبرگ از آن دفاع می‌کند مطابق با تفسیر هیچ یک از موارد بالا نیست، بلکه علیتی است قوی که مبتنی بر تفسیری است که خدا باوران درباره رابطه دستورات الهی و امور واقع دارند. «در الهیات، بین اراده خدا و معلولی که به وجود می‌آید، یک رابطه Making و علی وجود دارد؛ اما این رابطه مانند هر رابطه علی دیگر نیست، بلکه سه خصوصیت دارد. ۱) خیلی از علیت‌ها براساس قانون طبیعت است؛ اما خیلی از قوانین طبیعی ضروری نیستند. این ضرورت نومولوژیک است و فقط در این جهان ضروری است، نه جهان‌های دیگر. ۲) امکانی نیستند، بلکه ضروری‌اند. ۳) رابطه بین علت و معلول زمانمند نیست. در این نگاه الهیاتی صرف، اراده خداوند معلول را به وجود می‌آورد. این علیت از سنخ علیت طبیعی نیست و نسبت علی اراده خداوند با معلولش بسیار قوی‌تر از چنین علیتی است؛ چراکه علیت طبیعی، خود نیز بروز و ظهور علیت خداوند است. از نظر خدا باوران، خواست یک امر توسط خداوند لزوماً به مفهوم علیت قوی - منجر به وجود آمدن آن شیء می‌شود. از نظر ویلنبرگ، Making بین امور طبیعی و اخلاقی از این جنس است؛ چون حقایق اخلاقی ضرورت متافیزیکی دارند، نه ضرورت نومولوژیک»^۱ (Wielenberg, 2014, p. 19).

۱. اگر ضرورت فقط به یک جهان یعنی جهان طبیعت اختصاص داشته باشد، نه در جهان‌های دیگر، این ضرورت نومولوژیک است. ضرورت نومولوژیک ضرورتی محدود در امور فیزیکی است و ویلنبرگ چنین پیوندی میان ارزش‌ها و امور طبیعی را رد می‌کند. و در مقابل، از ضرورت براساس ساختن دفاع می‌کند؛ زیرا این نوع ضرورت از ضرورت ناشی از علیت قوی‌تر است؛ زیرا ارزش‌ها و حقایق اخلاقی ضرورت متافیزیکی دارند و باید از ضرورت محدود و مبتنی بر طبیعت فراتر روند و در همه جهان‌های ممکن صادق باشند.

مطابق با این تفسیر از عروض امور اخلاقی بر امور نااخلاقی، آنچه سبب این ترتب می‌شود، ارتباط علی است که میان آنها وجود دارد؛ به طوری که اولی سبب به وجود آمدن و ساختن دومی است؛ بنابراین ارتباط ضروری میان امور ناطبیعی و امور طبیعی وجود دارد و مراد از چنین ضرورتی، نه ضرورت به معنای نومولوژیک یعنی ضرورتی مختص به عالم طبیعت بلکه ضرورتی است که در همه عالم‌های ممکن نیز صادق باشد؛ زیرا حقایق اخلاقی از سنخ ضرورت متافیزیکی هستند و اگر ضرورت فقط در عالم طبیعت جاری باشد، ضرورت متافیزیکی برای اخلاق که سراسر عینی است، وجود نخواهد داشت؛ بنابراین میان عارض شدن و ساختن تمایز وجود دارد. عارض شدن صرفاً نوعی هم‌پراکنشی است؛ اما فاقد عنصر تبیینی درباره علت این هم‌پراکنشی است. به بیان دیگر، در تبیین عارض شدن به وسیله ساختن، امر اخلاقی شرط امر نااخلاقی است، نه شرط آن. هرچند این نوع تعبیر از علیت نیز مورد نقد واقع شده است، کوئو معتقد است: «ارتباط میان ویژگی‌های اخلاقی و نااخلاقی نمی‌تواند علی باشد؛ چراکه به لحاظ مفهومی امکان ندارد یک شیء ویژگی‌های صرفاً توصیفی داشته باشد؛ درحالی که ویژگی‌های اخلاقی چنین نیستند» (Cuneo, 2007, p. 91). در تلقی صدق مفهومی، سوپروینینس یک نسبت و ارتباط قانون‌وار بین ویژگی‌هایی است که یک ویژگی به نام F بر ویژگی دیگری به نام G سوپروین می‌شود و قانون صدقی وجود دارد که اگر پدیده‌ای دارای ویژگی G است، در این صورت از وصف اخلاقی F برخوردار است (Brink, 1989, p. 160)؛ بنابراین اگر خصوصیت نااخلاقی واحدی برای دو موقعیت اخلاقی وجود داشته باشد، هر دو موقعیت دارای ویژگی و اوصاف مشترک خواهند بود و به لحاظ مفهومی ضروری است که ویژگی یکسانی داشته باشند و تغییر در ویژگی اخلاقی منجر به تغییر در ویژگی نااخلاقی می‌شود. اگر صدق مفهومی سوپروینینس پذیرفته نشود، لازمه آن این است که دو ویژگی نااخلاقی واحد، متصف به دو ویژگی اخلاقی متفاوت شود و این ممکن نیست، مگر اینکه به لحاظ معنایی در یکی از دو امر نااخلاقی و اخلاقی تصرف شود.





۸. چالش‌های پیش‌روی سوپروینینس

۸-۱. استدلال برابر سوپروینینس با توجه به مفاهیم پرمایه اخلاقی

مفاهیم پرمایه اخلاقی^۱ دربردارنده اطلاعات و گستره وسیع‌تری از مفاهیم کم‌مایه است؛ مفاهیمی، چون شجاعت، سخاوت، عادلانه و غیره، برابر مفاهیمی، مانند درستی و نادرستی، خوبی و بدی، باید و نباید. این مفاهیم با وجود دارا بودن اوصاف ترک و فعل، دربردارنده درجات و مفاهیم بیشتری از ترک و فعل است که در اخلاق کاربردی و معضلات اخلاقی راه‌حل‌های بیشتری به فاعل اخلاقی پیشنهاد می‌کند. شجاعت یک مفهوم اخلاقی و نوعی فضیلت است که البته در سیاق خاصی کاربرد دارد؛ بنابراین کسی که از صحنه نبرد فرار می‌کند، حتی اگر کار درست را انجام داده باشد، شجاع نیست. جاناتان دنسی به این معنا کار بست مفاهیم پرمایه اخلاقی را مخالف سوپروینینس اخلاقی می‌داند. او می‌گوید: «درست است که در شرایط یکسان میان واژگان کم‌مایه تفاوت اخلاقی تفاوتی وجود ندارد؛ اما گاهی واژگان پرمایه بهتر از واژگان کم‌مایه ویژگی‌های اخلاقی یک موقعیت را توضیح می‌دهند؛ اما این گونه نیز نیست که خصوصیات اخلاقی واژگان پرمایه همواره در مورد واژگان زیربنایی تبیین شوند» (Dancy, 1995, pp. 278-279)؛ اگرچه سوپروینینس مفاهیم پرمایه بر خصوصیات پایه به مراتب قابل قبول‌تر از سوپروینینس مفاهیم کم‌مایه است؛ «به طور مثال باور به اینکه دو جهان ممکن از هر لحاظ با یکدیگر یکسان هستند و یک عمل در یک جهان شجاعانه، و در جهان دیگر شجاعانه نباشد، بسیار دشوار است» (Mcpherson, 2019).

۸-۲. استدلال برابر اعتبار معرفتی سوپروینینس اخلاقی

از نظر جوزف راز، «سوپروینینس اخلاقی نه گزاره‌های مشخصی را ارائه می‌کند که

۱. مفاهیم پرمایه اخلاقی (Thick) برابر مفاهیم کم‌مایه (Thin) قرار دارد و اوصاف اخلاقی را توسعه می‌دهد؛ به گونه‌ای که فضایی، مانند عفت افزون بر دارا بودن ویژگی نفسانی که دربردارنده ویژگی شخصیتی درونی است، دربردارنده اوصاف اخلاقی، از جمله خوبی نیز هست؛ اما در مقابل، مفاهیم کم‌مایه اطلاعات اندکی از امور می‌دهند و فقط به خوبی یا بدی اوصاف اخلاقی اکتفا می‌کنند.

به ما اجازه می‌دهد خصوصیات اخلاقی واقعی را تبیین کند و نه تضمین می‌کند چنین تبیینی را بیاوریم» (Raz, 2000, p. 54). سوپروینینس اخلاقی کلی در خدمت تبیین دسته‌ای از سوپروینینس اخلاقی خاص است، واقعیاتی که ما آنها را می‌شناسیم. شاید این واقعیت‌ها خود تبیین‌کننده نباشند؛ اما انکار قابل فهم آنها دشوار است. مطابق آنچه از استدلال هیلز برداشت می‌شود: ما می‌توانیم دلیل سوپروینینس اخلاقی را تضعیف کنیم. هیلز این استدلال را تقویت می‌کند که اگر یک مورد بحث برانگیز و کم‌مخاطره را در نظر بگیریم - برای مثال اینکه آیا دروغ خاصی با انگیزه‌های خیرخواهانه مجاز است یا خیر - می‌توان تصور کرد که چنین دروغی مجاز یا غیرمجاز است. اما او پیشنهاد می‌کند اگر ما می‌توانیم آن را مجاز و غیرمجاز تصور کنیم، نشان داده‌ایم که می‌توانیم دو جهان ممکن اخلاقی ناسازگار را تصور کنیم.

۳-۸. استدلال برابر سوپروینینس اخلاقی متافیزیکی قوی

ما می‌توانیم مفهوم ضرورت هنجاری را مشخص و دسته‌بندی کنیم. ضرورت هنجاری روش مناسبی برای سوپروینینس اخلاقی است. وقتی برخی امکاناتی را در نظر می‌گیریم که نقض سوپروینینس اخلاقی قوی به شمار می‌آیند، احتمالاتی را در نظر می‌گیریم؛ جایی که قضاوت‌های عادی ما چندان قابل اعتماد نباشد. داوری ما دربارهٔ عدم امکان متافیزیکی با این واقعیت تبیین می‌شود که اگر چه از نظر متافیزیکی ممکن است، از لحاظ هنجاری ناممکن است. استدلال‌هایی برابر ضرورت متافیزیکی یا مفهومی سوپروینینس اخلاقی ارائه شده است، از جمله اینکه به نظر می‌رسد، اصول اخلاقی متناقض قابل تصور است و به‌طور کلی راهنمایی خوبی برای این احتمال، قابل تصور است. اما اگر فایده‌گرایان و وظیفه‌گرایان هر دو عمل را در دنیا‌های ممکن صادق بدانند، سوپروینینس اخلاقی ناکام می‌ماند. «فرض کنید من نمی‌توانم تعداد اتم‌های پلوتونیوم را به خاطر بیاورم؛ اما می‌دانم تعداد آن از اتم‌های پلوتونیوم کمتر است. اما ممکن نیست یک اتم پلوتونیوم صد اتم پروتون داشته باشد و برخی دیگر از اتم‌های پلوتونیوم یک صدوده پروتون داشته باشند، بلکه همهٔ آنها به یک اندازه اتم پروتون





دارند؛ بنابراین می‌توانم احتمال دهم که فایده‌گرایی صادق یا کاذب باشد؛ اما آنچه پذیرش آن دشوار است، این است که ممکن است جهان‌های ممکن وجود داشته باشد که صدق فایده‌گرایی در آنها متفاوت است» (Hattiangadi, 2018).

۴-۸. استدلال برابر ویژگی دیالکتیکی سوپروینینس اخلاقی

به نظر برخی فیلسوفان، میان طبیعت‌گرایی و سوپروینینس اخلاقی ملازمه وجود دارد و از این ملازمه، به دیالکتیک میان این دو تعبیر می‌شود؛ اگرچه از سوپروینینس به مثابه اصلی در جهت رد طبیعت‌گرایی استفاده شد. مطابق با این نوع ملازمه، ترتب ویژگی اخلاقی بر ویژگی نااخلاقی متضمن نوعی طبیعت‌گرایی است؛ زیرا میان عارض و معروض باید هم‌پراکنشی وجود داشته باشد. از نظر استروجن، «هیچ گزاره سوپروینینس اخلاقی به لحاظ دیالکتیکی معنادار نیست. دلایل پذیرش سوپروینینس اخلاقی همان دلایل پذیرش طبیعت‌گرایی است. از این منظر، میان رد طبیعت‌گرایی و سوپروینینس اخلاقی ملازمه وجود دارد» (sturgeon, 2009, pp. 61-67).

اما همان‌گونه که بیان شد، علیت هم‌آیندی برخلاف علیت فیزیکی این ملازمه را رد می‌کند.

نتیجه‌گیری

تفسیرها از سوپروینینس سبب شده است تا طبیعت‌گرایان و ناطیعت‌گرایان، هریک برای تثبیت ادعای خود به آن استناد کنند؛ از این‌رو از یک سو، ویلنبرگ باید از ناطیعت‌گرایی دفاع کند و از سویی دیگر، از واقع‌گرایی؛ بنابراین باید نظریه خطای مکی را در دفاع از سوپروینینس رد کند و از سویی، از واقعیت‌هنجاری به شکل دیگری دفاع کند. رئالیسم هنجاری ویلنبرگ مبتنی بر کیفیاتی است که می‌تواند آگاهی فاعل اخلاقی را نیز توجه کند. نوعی اثر غیرعلی هم‌آیندی که مختص پدیدارهای غیرفیزیکی و مبتنی بر پدیدارها و تجربه‌های آگاهی است. در این نوع علیت غیرفیزیکی، امر هنجاری بر امر طبیعی سوپروین می‌شود؛ اما به شکل ناطیعت‌گرایانه؛

یعنی علیتی که در طبیعت یافت نمی‌شود. این بخشی از فرایند رئالیسم هنجاری است که با مفهوم «ساختن» کامل می‌شود و واقعیت اخلاقی بر واقعیت طبیعی بر ساخته می‌شود. اما این ویژگی‌ها لزوماً ویژگی‌هایی نیستند که دارای زیربنای مشترک‌اند، بلکه ویژگی‌های زیربنایی مبهم‌اند و بر هر ویژگی‌ای حتی ویژگی طبیعی عارض می‌شوند؛ زیرا ممکن است این ویژگی در همه جهان‌های ممکن، ضروری نباشد. پس باید نوعی ویژگی وجود داشته باشد که در هر جهان ممکن ضروری باشد، مشابه ضرورت در دیدگاه متکلمان و الهی‌دانان که اراده خداوند را ضروری تلقی می‌کنند؛ نوعی علیت که قوی‌تر از علیت طبیعی است؛ اما در سطح دیگری از رابطه قرار دارد؛ بنابراین سوپروینینس نوعی ارتباط واقعیت هنجاری است با امر طبیعی که نه فقط نوعی عروض یا ترتب را توجیه می‌کند، بلکه می‌تواند از دیدگاه واقع‌گرایانه اخلاقی دفاع کند و همچنین شکاف میان باید و هست را نیز برطرف کند.



فهرست منابع

- محمدی منفرد، بهروز. (۱۳۹۸). بررسی و نقد استدلال سایمون بلکبرن از طریق سوپروینینس در نفی اوصاف اخلاقی. فصلنامه تأملات فلسفی دانشگاه زنجان، ۹ (۲۳)، صص ۳۲۷-۳۵۴.
- Adams, Robert. (1999). *Finite and Infinite Goods*. Oxford: Oxford University Press.
- Brink, David. (1989). *Moral Realism and the foundation of ethics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Blackburn, Simon. (1993). *Essays in Quasi-realism*. New York: Oxford University press.
- Blackburn, Simon. (1984). *Spreading the Word: Groundings in the Philosophy of Language*. Oxford: Oxford University Press.
- Chalmers, David. (1996). *The Conscious Mind: In Search of a Fundamental Theory*. Oxford: Oxford University Press.
- Cuneo, Terence. (2007). *The Normative Web*. Oxford: Oxford University Press.
- Dancy, Jonathan. (1995). In Defense of Thick Concepts. *Midwest Studies in Philosophy*, 20(1), pp. 263-279.
- Davidson, D. (1970). Mental Events. In Foster, Lawrence, Swanson, Joe William, *Experience and Theory* (pp. 79-101). London: Humanities Press.
- DePaul, Michael R. (1987). Supervenience and Moral Dependence. In *International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition* (Vol. 51, No. 3, pp. 425-439).
- Enoch, David (2007) *An outline of an argument for robust metanormative realism*. Clarendon Press.
- Hare, R.M. (1952). *The Language of Morals*. Oxford: Oxford University Press.
- Hattiangadi, Anandi. (2018). *Moral Supervenience*. Canadian journal of philosophy press.



نظر
نقد

سال بیست و نهم، شماره چهارم (پیاپی ۱۱۶)، زمستان ۱۴۰۳

- Huxley, T. H. (1874). On the Hypothesis that Animals are Automata, and its History. *The Fortnightly Review*, 16, pp. 555-580.
- Mackie, J.L. (1977). *Ethics: Inventing Right and Wrong*. New York: Penguin.
- McLaughlin, Brian, & Bennett, Karen. (2018). *supervenience*, in *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Retrieved 2005, Jul. 25, from <http://plato.stanford.edu/entries/supervenience>.
- Mcperson, Tristram. (2019). Supervenience in Ethics. In *Stanford Encyclopedia of Philosophy* Retrieved 2015, Oct. 7; [substantive revision Tue] Retrieved 2015, Oct. 22, from [http://plato.stanford.edu/entries/supervenience in Ethics](http://plato.stanford.edu/entries/supervenience%20in%20Ethics).
- Miller, A. (2003). *An Introduction to Contemporary Meta Ethics*. Oxford: Oxford University Press.
- Raz, Joseph. (2000). The Truth in Particularism. *Moral Particularism* (Brad Hooker & Margaret Olivia Little, Eds.) Oxford: Oxford University Press.
- Robinson, William. (2023). Epiphenomenalism. In *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
- Rosen, Gideon. (2010). Metaphysical Dependence: Grounding and Reduction. *Modality: Metaphysics, Logic, and Epistemology*. (Robert Hale & Aviv Hoffman, Eds.). Oxford: Oxford University Press.
- Shafer-Landau, Russ. (2003). *Moral Realism*. Oxford: Oxford University.
- Sidgwick, Henry. (1907). *The Methods of Ethics*. London: Macmillan Press.
- Sturgeon, Nicholas. (2009). Doubts about the Supervenience of the Evaluative. *Oxford Studies in Metaethics* (Russ Shafer-Landau, ed., Vol. 4). Oxford: Oxford University Press.
- Walter, S. (2008). The Supervenience Argument, Overdetermination, and Causal Drainage: Assessing Kim's Master Argument. *Philosophical Psychology*, 21, pp. 673-96.
- Wielenberg, Eei, J. (2014). *Robust Ethics*. Oxford: Oxford University Press.



References

- Adams, R. (1999). *Finite and Infinite Goods*. Oxford: Oxford University Press.
- Blackburn, S. (1984). *Spreading the Word: Groundings in the Philosophy of Language*. Oxford: Oxford University Press.
- Blackburn, S. (1993). *Essays in Quasi-realism*. New York: Oxford University Press.
- Brink, D. (1989). *Moral Realism and the foundation of ethics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Chalmers, D. (1996). *The Conscious Mind: In Search of a Fundamental Theory*. Oxford: Oxford University Press.
- Cuneo, T. (2007). *The Normative Web*. Oxford: Oxford University Press.
- Dancy, Jonathan. (1995). In Defense of Thick Concepts. *Midwest Studies in Philosophy*, 20(1), pp. 263-279.
- Davidson, D. (1970). Mental Events. In Foster, Lawrence, Swanson, Joe William, *Experience and Theory* (pp. 79-101). London: Humanities Press.
- DePaul, M. R. (1987). Supervenience and Moral Dependence. In *International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition* (Vol. 51, No. 3, pp. 425-439).
- Enoch, D. (2007). *An outline of an argument for robust metanormative realism*. Clarendon Press.
- Hare, R. M. (1952). *The Language of Morals*. Oxford: Oxford University Press.
- Hattiangadi, A. (2018). Moral Supervenience. *Canadian Journal of Philosophy*, 48(3-4), pp. 592-615.
- Huxley, T. H. (1874) On the Hypothesis that Animals are Automata, and its History. *The Fortnightly Review*, n.s. 16: 555-580. Reprinted in *Method and Results*.
- Mackie, J. L. (1977). *Ethics: Inventing Right and Wrong*. New York: Penguin.
- McLaughlin, B. & Bennett, K. (2018). Supervenience. In *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Retrieved 2005, Jul. 25, from <http://plato.stanford.edu/entries/supervenience>.



نظر:

سال بیست و نهم، شماره چهارم (پیاپی ۱۱۶)، زمستان ۱۴۰۳

- Mcpherson, T. (2019). Supervenience in Ethics. In *Stanford Encyclopedia of Philosophy* Retrieved 2015, Oct. 7; [substantive revision Tue] Retrieved 2015, Oct. 22, from <http://plato.stanford.edu/entries/supervenience-ethics>.
- Miller, A. (2003). *An Introduction to Contemporary Meta Ethics*. Oxford: Oxford University Press.
- Mohammadi Monfared, B. (2019). An examination and critique of Simon Blackburn's argument from supervenience against moral properties. *Philosophical meditations (University of Zanjan)*, 9(23), pp. 327-354. [In Persian]
- Raz, J. (2000). The Truth in Particularism. In B. Hooker & M. Olivia Little (Eds.), *Moral Particularism* (Oxford: Oxford University Press.
- Robinson, W. (2023). Epiphenomenalism. In *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
- Rosen, G. (2010). Metaphysical Dependence: Grounding and Reduction. In R. Hale & A. Hoffman (Eds.), *Modality: Metaphysics, Logic, and Epistemology*. Oxford: Oxford University Press.
- Shafer-Landau, R. (2003). *Moral Realism*. Oxford: Oxford University.
- Sidgwick, H. (1907). *The Methods of Ethics*. London: Macmillan Press.
- Sturgeon, N. (2009). Doubts about the Supervenience of the Evaluative. In R. Shafer-Landau (ed.), *Oxford Studies in Metaethics* (Vol. 4). Oxford: Oxford University Press.
- Walter, S. (2008). The Supervenience Argument, Overdetermination, and Causal Drainage: Assessing Kim's Master Argument. *Philosophical Psychology*, (21), pp. 673-96.
- Wielenberg, Eei, J. (2014). *Robust Ethics*. Oxford: Oxford University Press.

